

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

« به نام خدا »

عدالت ترمیمی و حقوق بزه دیده:

اصلاح تدریجی نظام عدالت کیفری یا تغییر الگو؟<sup>۱</sup>

نویسنده:

مارک گرو هوجسن

مترجم:

امیر سماواتی پیروز

(دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی)

---

## ۱- مقدمه

در اوایل دو دهه اخیر همه رویکردهای نظام‌های جدید عدالت کیفری نسبت به بزه دیدگان جرم اصلاح شده‌اند. در اغلب حوزه‌های قضایی، تغییرات شامل معرفی حقوق شکلی جدیدی برای بزه دیدگان بود. بررسی تشابهات حقوق بزه دیدگان که در نظام‌های عدالت کیفری معرفی شده‌اند امری قابل توجه است چون در غیر اینصورت حقوق افراد تقریباً با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. نظام‌های معارض آنگلو ساکسون آمریکایی از یک سو و اغلب نظام‌های معارض تفیثی در قاره اروپا مقررات یکسانی را در خصوص منافع بزه دیدگان از جرم تعیین نموده‌اند. در کشورهایی از هر دو گروه حقوق فوق‌الذکر، به موجب قانون، مامورین ملزم گردیده‌اند که بر حسب مقامشان به بزه دیدگان مساعدت نمایند. پلیس و اداره دادستانی باید با دادن اطلاعات و توضیحاتی در خصوص روند پیشرفت پرونده به بزه دیده، به وی مساعدت نمایند. در اغلب حوزه‌های قضایی، بزه دیده حق دارد اطلاعات به مامورانی بدهد که مسئول اتخاذ تصمیم در مورد بزه‌کار می‌باشند. صرفنظر از استطاعت بزه دیدگان، به آنها حق داشتن مشاور حقوقی داده شده است. همچنین حق بزه دیدگان مورد حمایت واقع شده است که شامل حق داشتن زندگی خصوصی و حق داشتن سلامت جسمانی است. نهایتاً بسیاری از ملل نظام‌های خود را برای انجام جبران خسارت تغییر داده‌اند. در تحلیل نهایی، مسئله شناسایی انواع

جدید حقوق بزه دیدگان معادل با اختلافی است در خصوص اینکه آیا عدالت ترسیمی به عنوان الگوئی جدید در معنای فنی آن است یا خیر. در بخش بعدی این مقاله موقعیت کسانی که دارای چنین احساسی هستند، بیان خواهد شد.

سپس بخش سوم به ارزیابی انتقادی دیدگاه مذکور می‌پردازد. مشخصه‌های عمده عدالت ترمیمی تا حد زیادی در مدرنیزه کردن ویژگی‌های نظام‌های عدالت کیفری سنتی نقش دارد. نهایتاً در بخش چهارم، نشان داده شده که تدابیری به منظور اصلاح تدریجی نظام جاری اندیشیده شده که مافوق تدابیر معارض دیگر هستند که هدف آنها جایگزین نمودن الگوی عدالت کیفری با الگوی جدید عدالت ترمیمی است.

## ۲- تجزیه و تحلیل آنچه که مانع اجرای موثر حقوق جدید بزه دیدگان

### در نظام عدالت کیفری سنتی می‌باشد

طبق یک مکتب فکری، الگوی کیفری که بیانگر نظام عدالت کیفری حاضر می‌باشد، مسئول عواقب مهلکی است که به دنبال دارد. الگوی کیفری (در مقابل الگوی ترمیمی) به عنوان الگوئی ناکارآمد قلمداد می‌شود. این الگو نه بیشترین منافع را برای دولت در بر داشته (چون از وقوع جرم جلوگیری ننموده و یا آن را کاهش نداده است) و نه منافی را برای موکلان اصلی ان یعنی بزه‌کاران و بزه دیدگان ایجاد نموده است. از نظر بزه

دیده‌شناسی در نظامی که مبتنی بر الگوی کیفی می‌باشد مقرر نمودن حقوق جدید برای بزه دیدگان نسبت به ایده‌های عدالت ترمیمی تنها ممکن است. سیاست تقنینی موجود به عنوان سیاستی مورد انتقاد قرار گرفته که به احساسات بزه دیدگان توجهی ندارد. در همین حال از منافع اساسی که در معرض خطر قرار دارند، چشم‌پوشی شده است.

معرفی نمودن حقوق بزه دیدگان در نظام سرکوبگر عدالت کیفی سنتی نقض غرض می‌باشد چون خود نظام اجازه نمی‌دهد دیدگاه دیگری خارج از قلمرو تعامل بین مقام تعقیب و بزهکار اتخاذ گردد.

عزت فتاح یکی از برجسته‌ترین رهبران حامی مکتب بزه دیده مداری بود. انتقادات عمیق وی نسبت به الگوی جاری عدالت کیفی و الگوی مبنائی آن، سختگیرانه بود. به نظر وی نظام سنتی در معرض انتقاد قرار دارد چون الگوی کیفی کارآیی خود را از دست داده و بر مفاهیم ناکافی قدیمی تکیه دارد و بنابراین از هم گسیخته است. این عیوب باید رفع گردد. بنابراین فتاح بیان می‌دارد که: همه این نکات بیانگر آن هستند که در ملل غربی نیاز فوری به بازنگری مجدد، ارزیابی مجدد و مدرنیزه نمودن مجموعه قوانین سرکوبگر و فاقد کارآیی قرن نوزدهم وجود دارد. این قوانین باید با معیارها و شرایط عصر فضا مطابق گردیده جهت چالش‌های قرن ۲۱ آماده گردند. پیشرفت واقعی تنها در صورتی می‌تواند حاصل گردد که الگوی کیفی عدالت کنار گذاشته شود. حقوق

بزه دیدگان صرفاً در چهارچوب الگوی جامع و جدید می‌تواند به اجرا درآید. در حقیقت فتاح بیان می‌دارد که به نظر می‌رسد این مرحله مواجهه با انقلابی علمی بوده و یا آنکه الگوی مذکور در مفهوم پیشنهاد شده توسط کوهن تغییر یافته است.

تغییر الگو باید متضمن کنار گذاشتن مفاهیم، ارزشها، اهداف و اصول یک برنامه دانشگاهی باشد. فتاح این موضوع را با بیان نمودن تقابل شدید بین نظام جاری و الگوی پیشنهادی تبیین می‌نماید. بیان وی از برخی عناصر اساسی الگوی جدید دارای چند جزء است.

اولین مسئله، مفهوم پردازی‌های متفاوت نسبت به جرم است. در الگوی سنتی عدالت کیفری، جرم به عنوان رفتار خطائی، گناهکارانه و غیراخلاقی در نظر گرفته می‌شود که باید برای آن مجازاتی در نظر گرفته شود. عناصر اساسی جرم همچنین بر اساس این واقعیت ابقا می‌گردند که این رفتار به عنوان جرمی علیه دولت در نظر گرفته می‌شود که نظم عمومی را نقض می‌نماید و جامعه را تا حد زیادی متاثر می‌نماید. چون جرم به عنوان جرمی علیه دولت تلقی می‌شود، واضح است که جایی برای مداخله بزه دیده در پیامدهای جرم باقی نمی‌ماند. بزه دیده شخصی است که خارج از این فرایند قرار دارد و لذا به عنوان بازیگر جدی در جریان رسیدگی کیفری پذیرفته نمی‌شود. به علاوه جرم به عنوان طبقه رفتاری منحصر به فردی تصور می‌گردد که از نظر کیفری متفاوت از شبه

جرم مدنی و دیگر انواع غیرکیفری رفتار می‌باشد. به عبارت دیگر، واقعیتی هستی شناسانه از جرم وجود دارد. جرم به عنوان نشانگر شرارت فردی از شهروندان نمی‌باشد بلکه به عنوان خطری اجتماعی، یکی از مخاطراتی است که نسبت به زندگی در جامعه فنی، صنعتی و مدرن وجود دارد. جرم به عنوان جرم علیه دولت در نظر گرفته نمی‌شود بلکه به عنوان تعارض انسانی یا اختلاف بین طرفین تلقی می‌گردد. اگر اینگونه باشد، جرم همچنین در بردارنده این احساس است که طرفین در مبنائی برابر در رسیدگی‌های حقوقی بعدی مداخله دارند. در این صورت هیچ شناختی نسبت به واقعیت هستی شناسانه جرم وجود ندارد. جرم به عنوان رفتاری بیان می‌گردد که نه منحصر به فرد و نه استثنائی است. جرم از نظر کیفی متفاوت از شبه جرم نیست. جرم نسبت به بسیاری از انواع رفتارهایی که خارج از قلمرو حقوق کیفری هستند، می‌تواند خفیف‌تر، کم ضررتر و دارای خطر کمتری باشد.

بخش دوم به اصول و مفاهیم اساسی اختصاص دارد. این بخش حاوی تمایز بین الگوی تقصیر محوری و الگوی نتیجه محوری است. بنا به نظر فتاح، نظام سنتی مبتنی بر مفاهیم خداشناسانه، متافیزیکی و انتزاعی است، در حالی که مبنای الگوی جدید مفاهیم اجتماعی، اثبات گرایانه و دنیوی است. طبقه قبلی، تقصیر اخلاقی، عنصر معنوی (قصد و یا غفلت) سوء نیت و شرارت (انگیزه سوء) را در یک سطح قرار می‌دهد. طبقه بعدی

درباره صدمه، لطمه و ضرر می باشد. در الگوی سنتی و مسئولیت اخلاقی مفهومی کلیدی است به طوری که مبتنی بر فرض اراده آزاد مجرم می باشد. برعکس الگوی نتیجه محور حاوی مسئولیت اجتماعی است.

برای تعیین مشخصه ها و نیل به اهداف حقوق کیفری و آئین دادرسی کیفری، اصول و مفاهیم اساسی دارای معانی دور از ذهن هستند. این مورد سومین و آخرین قسمت تحلیل این بخش می باشد. به نظر فتاح نظام جاری اخلاق گرایانه است. در مدل جدید باید رویکردی بی طرفانه جایگزین نظام جاری شود. نظام حاضر ماهیتاً کمال گرا می باشد یعنی مفروضات و مفاهیم آن همواره با واقعیت های اجتماعی مطابق نمی باشند. در حالی که جایگزین آن مبتنی بر واقع گرایی می باشد. حقوق جزای سنتی سرکوبگر، سزا دهنده و کیفری است. در الگوی جدید، این ویژگیها با مشخصه هایی از قبیل قانونی بودن، تفکیک پذیر بودن، فایده گرا بودن، جبرانی بودن، ترمیمی بودن و پیشگیرنده بودن جایگزین گردیده اند. به جای طرز تلقی غیر شخصی، مستبدانه و خصمانه، رویکرد فرد محوری و سازشی بودن باید در اولویت قرار گیرد نه رویکردی غیر شخصی و خصمانه. نباید همواره گذشته محور و پس گرا باشیم به جای آن، نظام باید حال محور و آینده محور باشد. نهایتاً تفاوت آشکاری در نقش و در رابطه بین کسانی که مستقیماً در فعل مجرمانه مداخله دارند، وجود دارد. حقوق کیفری صلاحیت را در اختیار شخص ثالثی

گذاشته است و طرفین درگیر را دور نگه داشته و بدین گونه فاصله‌ای که طرفین را از هم جدا می‌سازد را وسیع‌تر می‌کند. در الگوی جدیدی که جایگزین گردیده است، صلاحیت در اختیار طرفین درگیر قرار گرفته است تا آنها را به منظور سازش مجدد گردهم آورد.

### ۳- ظرفیت نظام عدالت کیفری در پاسخگوئی به نیازهای جدید و تغییر

#### اوضاع و احوال

من با اغلب ملاحظات انتقادی که فتاح و همفکران او مطرح کرده‌اند، موافقم. نظام سنتی حقوق کیفری- آنگونه که ما آن را در مدتی طولانی در دادگاههای غربی شناخته‌ایم- دارای کمبودهای شدیدی است. سوال این است که آیا این نظام به درستی به جامعه خدمت می‌نماید یا خیر. این امر غیر قابل انکار است که نظام سنتی در جهت منافع طرفین اصلی یعنی بزهکار و بزه دیده کاری انجام نمی‌دهد. نظام سنتی بر روی گذشته تمرکز می‌نماید و آینده محور نمی‌باشد. به علاوه نظام سنتی توجه خود را به جای آنکه در جهت نیل به هدف ترمیم صدماتی که به بزه دیده وارد شده است معطوف نماید، به سرزنش نمودن و تحلیل درد معطوف نموده است.



بنابراین نیاز به اصلاح امری بدیهی است. مشکل اصلی تدابیری است که باید اتخاذ گردد. چه چیزی به عنوان موثرترین روش جهت انجام تغییراتی که مد نظر می باشد وجود دارد؟ تدابیری که باید به کار گرفته شود، نمی تواند از فرآیندی که مستلزم تغییر است، منفک شود. آیا اهداف جدید پیشنهاد شده واقعاً به منظور الگویی جدید از عدالت کیفی می باشد؟ چنانچه عدالت ترمیمی نسبت به بسیاری از عیوب نظام جاری پاسخهایی را ارائه نماید، آیا این امر مستلزم آن است که ما همه مفاهیم اساسی، ارزشها و اهداف نظام عدالت کیفی که همراه با آن تکامل یافته اند را کنار بگذاریم؟ فکر می کنم که اهداف و روشهای عدالت ترمیمی تا اندازه زیادی به وسیله اعمال تدریجی نظام سنتی عدالت کیفی دنبال می گردد. بنا به دلایل روش شناختی، اهداف و روشهای عدالت ترمیمی حتی می توانند با اتخاذ رویکردی تدریجی، بطور موثرتری اعمال گردند. نظام حاکم عدالت کیفی، انعطاف پذیرتر و پاسخگوتر از آن است که نویسندگانی چون فتاح تصور می کردند.

قبل از دادن پاسخی به این سوال که آیا مناسب تشخیص دادن الگوی جدید عدالت کیفی مطلوب و یا حتی غیر قابل اجتناب است یا خیر، بهتر است که برخی ملاحظات مقدماتی را در خصوص این الگو مطرح نمائیم. در این بخش مفهوم الگو در معنای فنی کلمه به کار گرفته شده است. این بدان معناست که این الگو بیش از ایده ای جدید

می باشد. الگوی مذکور همچنین متفاوت از صرف هر گونه برنامه یا طرحی جامع است.

مفهومی که در اینجا اشاره شد مفهومی است که از سوی کوهن مطرح شده است.

مشکلاتی آغازین در مورد تعاریف چندگانه ارائه شده از سوی کوهن در خصوص

این الگو وجود دارد. برای مثال مارگارت مسترمن، بیش از ۲۱ توصیف متفاوت را

برشمرده است. جهت روشن شدن مطلب، من صرفاً تعداد کمی از نمونه های مهم را بیان

می نمایم:

الگوها در سطح جهانی به عنوان موفقیت های علمی در دوره زمانی خود مشکلات و راه

حلهایی را برای جامعه و کلا ارائه نمی نمایند. برخی نمونه های پذیرفته شده از رویه

علمی واقعی نمونه هایی هستند از قبیل قانون، تئوری، اجرا و اعمال که با هم الگوهای

منسجم و علمی را می سازند. مطالعه الگوها، عمدتاً دانشجویان را برای عضویت در

جامعه علمی خاصی آماده می سازد.

جهت پذیرفته شدن به عنوان الگو، تئوری باید بهتر از تئوری های رقیب خود به نظر

برسد اما لازم نیست همه وقایعی را که با آن مواجه می شود را توضیح دهد. تا زمانی که

ابزارهای الگو امکان ارائه راه حل ها را فراهم می سازند، دانش سریعتر پیشرفت می کند.

ساخت ابزارها از نظر علمی و استفاده مجدد از آنها برای مواقعی که چنین ابزارهایی

مورد نیازند، مهم است.

به همین ترتیب و در سایر موارد می توان نمونه هائی از این قبیل را نقل نمود. الگو مجموعه ای از منابع مشتمل بر روشها و ملاکهای حل نمودن مشکلاتی است که در مدت زمانی مفروض از سوی جامعه علمی مفروض، پذیرفته می شوند. طبق رویکرد عمومی هستی شناسی، الگو همچنین اصلی سازمان دهنده است. این امر قابل توجه است که این مفهوم از الگو نمی تواند جدای از روش کار آن در مراحل متعدد پیشرفت های علمی درک گردد. جهت نیل به این هدف، دو مرحله باید از هم تفکیک شوند: دوره سیر طبیعی علم و مرحله تحول آن.

در اثنای دوره طبیعی علم، الگو منابعی از ابزارها و امکانات را جهت حل چنین مشکلاتی، ایجاد می نماید. مشکلات غیر قابل اجتناب هستند. همواره وضعیت های جدید و غیر قابل انتظار وجود دارد که در وهله اول مغایر با چهارچوب نظری الگوهای اکتسابی است. (در اصطلاح فنی این وضعیت ها را بی هنجاری می نامند.) این وضعیت سپس به عنوان کارکرد جامعه علمی جهت سازش مجدد تئوری غالب با داده های کاملاً متناقض در نظر گرفته می شود. این همان چیزی است که کوهن از آن به عنوان یافتن راهی جهت حل معما تعبیر می نماید. الگوی موجود تعیین می نماید که کدامیک از معماها ارزش آن را دارند که برایشان راه حلی پیدا کنیم. معمای سیر عادی علم همواره دارای راه حلی است که به وسیله الگو تضمین می گردد. اما حل این معما مستلزم ارائه ابتکارات و

کاردانی هائی از طرف محققین جهت یافتن راه حل برای آن می باشد بخش دیگری از دوره سیر طبیعی علم مشتمل بر ارائه نمودن تئوری های الگویی و دادن پاسخهایی به مسائلی است که تا آن موقع صرفاً توسط الگو مطرح می شوند. صرف این واقعیت که بی هنجاری هائی یا به عبارتی تفاوت هائی بین تئوری و وقایع ملموس وجود دارد که به خودی خود نه امری غیر عادی است و نه بر هم زننده نظم. اغلب توجیهی یافت می شود یا تئوری الگویی می تواند در روشی به کار گرفته شود که این توجیه را با یافته های تجربی سازش دهد. همچنین بی هنجاری هائی که عموماً تصدیق می گردند، همواره منتهی به انتقاداتی به چرخه سیر عادی علم نمی شوند.

این تصویر تنها هنگامی تغییر می یابد که الگو در ارائه راه حل هائی برای معمای سیر عادی علم ناتوان باشد. حتی بعد، تعهد عمیق نسبت به سنت، مانع از آن می شود که بسیاری از اعضای جامعه علمی اعتقادات و ارزش های قبلی خود را کنار بگذارند. این امر تنها هنگامی است که الگوی جایگزینی مطرح شود. رقابت معنوی بین الگوی حاکم و جایگزین های بالقوه آن، به وسیله ملاحظات منطقی ایجاد نمی شود. در اغلب موارد، کوهن فرآیند انتقال الگو را در معنایی مذهبی تر توضیح می دهد. گرایش به الگوی جدید عملی است که تحت کنترل ما نیست و این امر (پذیرش الگوی جدید) تقریباً مانند گرائیدن به ایده های متفاوت است. الگوی موجود هرگز امتیاز خود را از دست نمی دهد.

چون الگوی مذکور در تقابل با بی‌هنجاری است. الگو تنها زمانی از بین می‌رود که در معارضه با الگوی بعدی قرار گیرد. هنوز هم الگوی جایگزین باید دارای دو معیار باشد تا بتواند برای جامعه محققان حرفه‌ای قابل پذیرش باشد. اولاً گزینه جدید باید راه حلی را برای مشکل ارائه دهد. این مشکل را به هیچ طریق دیگری نمی‌توان به چالش کشید. ثانیاً الگوی جدید باید قابلیت حل مشکل که الگوی قدیمی رقیب دارا می‌باشد را حفظ نماید. تنها چنانچه چنین شرایطی فراهم شود، تغییر الگو غیرقطعی است. هنگامی که چنین انتقال الگوی موفق‌آمیزی کامل شد، کوهن از تحول علمی سخن به میان می‌آورد.

جهت نیل به اهداف مشارکت فعلی لازم است بیاد داشته باشیم که نبرد بین الگوهای رقیب، کشمکش برای حیات می‌باشد. تنها یک برنده وجود خواهد داشت به دلیل عدم تناسب چهارچوب‌های نظری، توافقی وجود ندارد. کسی که بخواهد هر دو روش را از طریق انتخاب اجزای مرجع هر یک از دو الگوی رقیب انتخاب کند، نمی‌تواند موفق شود. برخلاف این پیش زمینه ما می‌توانیم مجدداً توجه خود را به الگوی عدالت ترمیمی جلب نمائیم.

سوال اساسی‌ای که در این قسمت مطرح می‌شود این است که دنبال نمودن اهداف عدالت ترمیمی در چهارچوب کاملاً جدید الگوی حقوقی مطلوب یا حتی ضروری است یا خیر. با در نظر گرفتن اطلاعات جمع‌آوری شده در الگوهای قبلی، اولین گام جهت

رسیدن به پاسخ این است که در نظر گرفتن عدالت ترمیمی به عنوان الگوئی جدید در معنی فنی این اصطلاح، قطعاً امکان پذیر است. تلاشهای صورت گرفته برای عدالت ترمیمی می تواند به طریقی شکل گیرد که صددرصد با نظام عدالت کیفری سنتی غیر قابل مقایسه باشد سوال دیگری که مطرح می شود این است که آیا اینگونه شکل گیری عدالت ترمیمی تنها راه ممکن جهت در نظر گرفتن تلاشهای عدالت ترمیمی در خصوص پیامدهای جرم است یا خیر، به علاوه آیا این امر پرثمرترین رویکرد می باشد؟ من فکر نمی کنم چنین باشد. هنگامی که عدالت ترمیمی به عنوان الگوئی جامع و کاملاً جدید محسوب می گردد، ظرفیت الگوی عدالت کیفری که اخیراً حاکم می باشد، کمتر از میزان واقعی آن تخمین زده می شود. قابلیت نظام سنتی ما جهت برآورده نمودن معیارهای جدید و تقاضاها دارای اعتبار زیادی می باشد.

فتاح اظهار نمود که در تعریف جرم، مانعی وجود دارد. بر طبق ایده مرسوم، جرم عمل خلاف قانونی است که علیه دولت بوده و ناقض نظم عمومی است. این امر نشان می دهد که چرا اقدامات مقام تعقیب به عنوان نماینده جامعه در محاکمه کیفری محسوب می شود و چنین طرز تلقی ای منتهی به خارج نمودن بزه دیده از چنین رسیدگی هائی می شود. چنین استدلالی به جهت کارکرد سوء قرائتی است که از تعریف جرم صورت گرفته است. در حقیقت دولت از افعال مجرمانه متاثر می گردد چون جرم بر هم زننده

نظم عمومی است، به نظر برخی، دولت حتی تنها بزه دیده می باشد. چنین استنباطی در خور هیچگونه حمایت منطقی نمی باشد. بدیهی است که جرم، بیش از صرف ارتکاب عملی علیه دولت یا جامعه است. در تعدادی از دادگاههای جدید، این امر مقبول است که هر چند دولت به واقع از افعال مجرمانه متأثر می گردد، هنوز هم جرم در وهله اول نقض حقوق فرد بزه دیده می باشد. هیچ مانعی برای تأیید این واقعیت وجود ندارد. چنانچه تعریف جرم به طور موسع تری تفسیر شود، این امر باعث می شود که منافع بزه دیدگان در پیامدهای ناشی از بزه دیدگی در نظر گرفته شوند. این موضوع همچنین دیگر حقوق بزه دیدگان در رسیدگی کیفری را ارائه می کند. همانطور مبنای محکمی را برای در نظر گرفتن منافع بزه دیدگان فراهم می آورد. هنگامی که پاسخ کیفری می تواند به عنوان پاسخی متقاعد کننده در نظر گرفته شود.

مواردی بیشتر از آنچه گفته شد، وجود دارند. ما نباید مسائل را وارونه در نظر بگیریم. فتاح و زهر در تعریف جرم به سمت فرا دولتی نمودن نظرشان گرایش پیدا کردند. آنها بجای دولت، بزه دیده را به عنوان تنها مستحقی که از جرم متأثر گردیده است، جایگزین نمودند. به نظر من این هدفی است که بسیار دور از دسترس است. جرم چیزی بیش از صرف اختلافی بین طرفین است. به دلیل ماهیت جرم، بزه دیده حقی قانونی جهت درخواست حمایت کامل نظام حقوقی از وی در قبال پیامدهای جرم را داراست. وی

نسبت به انسجام جامعه محق می باشد چون نقض منافع خصوصی وی، نقض نظم عمومی را نیز ایجاد می نماید. مقتضی است که همانگونه که برای بزه دیدگان نیز مفید می باشد، اقدامات دولت به عنوان نماینده جامعه به طور عام و نماینده بزه دیده به طور خاص تلقی گردد. این نکته در سندپلیس که توسط دادگاه اروپائی جهت ارائه خدمات به بزه دیده صادر گردیده، بیان شده است:

در سراسر اروپا، دولت جهت تعقیب بزهکاران، برداشتن بار اثبات مسئولیت از دوش بزه دیده و نهادن آن بر عهده بزهکار، مسئول است. پذیرش مسئولیت از سوی دولت باید به عنوان حقی اساسی برای بزه دیدگان جرم شناخته شود و هیچ تلاشی نباید جهت کمرنگ نمودن این امر صورت گیرد.

هنگامی که جبران خسارت نسبت به بزه دیدگان مورد حکم واقع می شود، این نکته مورد تاکید قرار می گیرد. ادله تجربی تأیید می نمایند که جبران خسارتی که توسط بزهکار در چهارچوب محاکمه کیفری به بزه دیده پرداخت می شود، دارای تاثیر زیادی است. این تاثیر بیش از پرداخت مبلغی مشابه از پول در نتیجه درخواست جبران خسارت مبتنی بر شبه جرم در دادگاهی مدنی است. حمایت اخلاقی صورت گرفته از این نوع اصلاحیه های مالی از سوی مقامات سازمانهای صالح مانند دادستان عمومی و قضات محاکمه، موجب اجرای هر چه بیشتر عدالت می گردد. این امر به محکومیت وجهه ای



می‌بخشد که جبران خسارت مالی از بزه دیدگان صرفاً امری خصوصی نیست بلکه به عنوان ارضا کننده نیازها و تقاضاهای عمومی نیز می‌باشد.

به نظر فتاح حقوق کیفری طبیعتاً اخلاق‌گرا، گذشته محور یا حتی مرتجعانه می‌باشد. حقوق کیفری کاملاً نیاز به نظامی جدید دارد که واقع‌گرا، سودمند، حال مدار و آینده محور باشد. با این وجود تفکیک جزمی مجازات از یک سو و ترمیم یا جبران خسارت مالی از سوی دیگر، احتمالاً پیش‌آمدی تاریخی است. تمایز اساسی بین مجازات و جبران خسارت، انحرافی متعصبانه است. انحراف مذکور به طور آشکاری سوء برداشتی را ایجاد می‌کند که باید در الگوی اخیر عدالت کیفری اصلاح شود.

تعدادی از دادگاهها قبلاً ثابت نموده‌اند که پر رنگ نشان دادن تمایز بین مجازات و دستورات ترمیم خسارات که از سوی دادگاه صادر می‌شود، هم ساده و هم مفید است. روش‌ترین نمونه از این امر معرفی از دستورات جبران خسارت صورت گرفته است. دلیل پذیرش دستورات جبران خسارت و ضمانت اجرای کیفری مشابهه مجبور نمودن بزهکار به پرداخت جبران خسارت به بزه دیده است. این نوع از ترمیم می‌تواند به عنوان شکلی از کیفر در نظر گرفته شود. با در نظر گرفتن پیشگیری خاص یا بازپروری (اعاده حیثیت)، محتمل است شخصی که خسارت وارده به شخص دیگر را پرداخت می‌کند، لاقلاً از امکان ارتکاب جرم مجدد، بازداشته شود. این همان تصویری است که از تحمیل

جریمه‌ای ناشی می‌شود که باید به دولت پرداخت شود. همین مطلب در مورد پیشگیری  
عام یا ارباب (بازدارندگی) نیز صادق است. نهایتاً هدف از حل تعارضات صرفاً به  
وسیله اشکال سنتی مجازات برآورده می‌شود و این در حالی است که دستور جبران  
خسارت احتمالاً تأثیرات محسوس‌تری در این خصوص خواهد داشت.

البته استدلال عمده‌ای که همواره بر علیه این مطلب بیان می‌شود، این است که  
مجازات بایستی به صورت مضیقی به عنوان تحمیل عامدانه درد در نظر گرفته شود. در  
الگوی کیفی سنتی فرض می‌شد که وقوع جرم پاسخی اتوماتیک وار را به دنبال دارد.

وضعیت ذهنی حاوی تقصیر بزهدار (عنصر معنوی)، عدالت استحقاقی (سزا دهنده) را  
ایجاب می‌نماید. این امر به عنوان اصل اساسی عدالت در نظر گرفته می‌شود. در

چهارچوب چنین دیدگاهی جبران خسارت الزامی نسبت به بزه دیده، نباید به عنوان  
مجازات تلقی شود. دو دلیل عمده جهت اینکه چرا دستور جبران خسارت نمی‌تواند فی

نفسه به عنوان مجازات پذیرفته شود، مطرح گردیده است. یکی از این دلایل این است  
که تعهدی جهت جبران خسارات وارده به بزه دیده وجود دارد، به طوری که جبران

خسارت الزامی هیچ چیزی را بر حسب پیامدهای زیانبار جرم، اضافه نمی‌نماید. دلیل  
دوم این است که حتی هنگامی که دستور جبران خسارت در چهارچوب محاکمه کیفری

پذیرفته می‌شود، به منظور وارد نمودن درد نسبت به بزهدار، تحمیل نمی‌شود. به نظر من

چنین اعتراضاتی فقدان آگاهی جامعه شناختی یا تجربی را آشکار می‌سازد. اعتراضات ممکن است از دیدگاه مضیق دکترین حقوقی موجه به نظر برسند. اعتراضات فوق‌الذکر این واقعیت را آن طور که به وسیله موکلین اصلی نظام یعنی بزه دیده و بزهکار تجربه شده است، کاملاً نادیده می‌گیرند. برای بزهکار هیچ تفاوتی بین تحمیل جریمه از یک سو و تعهد به پرداخت جبران خسارت (به مبلغی مشابه) از سوی دیگر، وجود ندارد. رسیدگی‌ها نسبت به جرم، معمولاً هزینه‌های زیادی را در بردارند، بنابراین بار مالی در هر دو وضعیت فوق‌الذکر یکسان می‌باشد. بزهکار نه از درد و سختی ناشی از پرداخت الزامات مالی به دولت یا بزه دیده متاثر می‌گردد و نه از منشا حقوقی این الزامات. این امر توجیه اصلی افزایش تعداد دادگاه‌هایی است که دستور جبران خسارت نسبت به وضعیت‌های حقوقی مشابه را بیش از انواع سنتی ضمانت اجرای کیفری مالی بکار گرفته‌اند.

حتی هنگامی که این امر رد شد، جبران خسارت و رای قلمرو حقوق کیفری قرار نگرفت. برای مثال لسچنینگ گسپندل این نظر را اتخاذ نمود که فاصله‌ای اساسی بین اهداف مجازات و اهداف ترمیم وجود دارد. هر چند وی صراحتاً بیان داشت که تلاشها جهت ارتقاء دادن جبران خسارت از بزه دیده توسط بزهکار با اهداف نظام عدالت کیفری مقارن است و بنابراین باید در فرآیند کیفری مشارکت داشته باشد.

تعداد کمی از حامیان عدالت ترمیمی نسبت به مفاهیم اساسی حقوق کیفری معترض بودند. این انتقادات این مسئله را مطرح کرد که با وارد نمودن جنبه روانی به قضیه چه خسارتی و به چه کسی وارد می شود. به نظر می رسد که بعد اخلاقی تصمیم در خصوص تقصیر (عنصر معنوی)، یکی از موارد کلیدی توجیه مداخله دولت در پیامدهای جرم می باشد و این بدون دلیل نیست. هنگامی که دولت در حمایت از شهروندان خود در مقابل بزه دیدگی کیفری قصور می ورزد، باید نسبت به بزه دیده انعطاف نشان دهد. تائید بزه دیدگی سرزنش اخلاقی است: بخشی از فرایند در رابطه با تعیین این امر است که بزه کار تا چه میزان در قبال افعال مجرمانه و خسارت ایجاد شده مسئول می باشد. عدم تائید مجرمانه از سوی جامعه، به بازگرداندن احساس وجود نظم در بزه دیده کمک می نماید. این امر به اعتقاد بزه کار به وجود جامعه ای عادلانه کمک می کند و در این فرایند به بزه کار مساعدت می کند تا از عهده تاثیرات جرم برآید. بنابراین از دیدگاه بزه دیده مشکلات بسیار کمی با برخی از عناصر اخلاقی اساسی در روبنای جرم و مجازات وجود دارد. تجربه نشان می دهد که غالباً تعاریف حقوقی مضیقی از حقوق شبه جرم وجود دارد و ثابت می کند که این تعاریف و رای درک بزه دیده جرم می باشند. مطالعه اولیه برنین و هوگن نشان داد مانعی که به طور معمولی امکان داشتن درک کلی از جبران خسارت نسبت به بزه دیده را از طریق الگوی همبستگی از بین می برد، وابستگی شدید

نسبت به اصل مسئولیت مدنی می باشد. حقوق مدنی راه حلی متعهدانه نسبت به بزه دیدگان جرم نمی باشد بلکه یکی از ریشه های تاریخی مشکلات بزه دیدگان است. بازگردیم به مسئله عمده این بخش یعنی ظرفیت نظام عدالت کیفری جهت پاسخگویی به تقاضاهای جدید و اوضاع و احوال متغیر. زهر بی پروایانه در قضاوت نهایی خود بیان می دارد:

چون پدیده های بیشتری با الگو وفق پیدا نمی کردند، ناکارآمدی ها بیشتر شد. با این وجود، ما سعی بر آن داریم که الگو را از طریق ایجاد اصلاحاتی منسجم نگاه داریم. هر چند نهایتاً احساس ناکارآمدی آنقدر زیاد شده که الگو در هم شکسته و به وسیله مدل دیگری جایگزین شده است.

بر طبق اظهارات زهر، جبران خسارت و مساعدت به بزه دیده ممکن است به عنوان چرخه دیگری در نظر گرفته شود، چون تلاشهای بیهوده ای جهت بهبود ناکارآمدی چهارچوب حقوق کیفری صورت گرفته است. همانگونه که زهر بیان می دارد، این رویکرد در صدد حل مشکل بر اساس الگوی موجود می باشد. اما این رویکرد فرضیه های اساسی در مورد نقش دولت و بزه دیده در عدالت را مورد سوال قرار نمی دهد. این فرضیه ها، مشکلات قانونی را شناسایی می کنند اما ریشه اصلی مشکل نمی باشند. در پاراگراف های قبلی نشان دادیم که نظام عدالت کیفری در چهارچوب مفهومی و مبنائی

آن می تواند به صورت قدم به قدم اصلاح گردد و این اصلاح به منظور رضای هر چه بیشتر نیازهای همه افراد درگیر می باشد. به نظر توماس کوهن کسانی که از عدالت ترمیمی به عنوان الگویی جدید یاد می کنند، ظرفیت حل مشکل الگوی غالب را ناچیز پنداشته اند.

#### ۴- دو استراتژی جهت اعمال تغییرات موثر

نتیجه بخش قبلی این است که آشکار می گردد دو استراتژی جهت بهبود وضعیت حقوق بزه دیدگان در نظام حقوقی وجود دارد. یکی از این استراتژی ها جهت بهبود وضعیت حقوق بزه دیدگان در نظام حقوقی وجود دارد. که به منظور تغییر در الگو می باشد و استراتژی دیگر جهت اصلاح تدریجی الگوی اخیر عدالت کیفری انتخاب شده است. این استراتژیها متقابلاً منحصر به فردند. بنابراین ما باید تعیین کنیم که کدامیک از این استراتژیها امیدبخش تر به نظر می رسد. آنچه که من ترجیح می دهم رویکرد تدریجی است. دو گونه از استدالات این امر را مورد حمایت قرار می دهند.

همچنان که در بخش اول توضیح داده شد، اولین دسته از استدالات از طبیعت الگو ناشی می شود. الگو به دیدگاهی جهانی بر می گردد. الگو شامل همه محدودیتها، مفاهیم، ارزشها، اولویتها و اصول غالبی است که در برنامه دانشگاهی مفروض وجود دارند. الگو همچنین در بر دارنده اهداف و معیارهای موفقیت است. طبیعت الگو حاوی

مفاهیم تئوری و عملی دور از دسترس است. به قول کوهن الگوهای رقیب فاقد تناسب هستند. عدم تناسب پذیری الگوهای مختلف به این معنی است که برخوردی ناقص بین آنها وجود دارد. حمایت‌های صورت گرفته از الگوهای مختلف نمی‌توانند در جایی مطرح شوند. موفقیت و بهبود در چهارچوب الگوئی نسبت به چهارچوب الگوئی جدید، نامربوط و بیهوده است. بنابراین استدلال در مورد الگویی جدید جا را برای مشاجرات منطقی محدود می‌کند. هیچ زمینه مشترکی که به عنوان مبنائی برای ارتباط بین طرفداران دو الگو عمل کند، وجود ندارد.

مشخصات مفهوم تئوری الگو دو دسته از استدلالات مشخص علیه استراتژی تغییر الگو به نفع عدالت ترمیمی را ارائه می‌دهند. اول عدم توافق که منتهی به انتخاب نهایی بین عدالت کیفری یا عدالت ترمیمی می‌شود. اگر مجبور شویم تصمیمی در این روش دو گانه بگیریم به احتمال کم عدالت ترمیمی را انتخاب می‌کنیم. این امر واقع‌گرایانه نیست که انتظار داشته باشیم که اکثریت در جوامع دانشگاهی آمادگی داشته باشند که همه موضوعات مبنائی موجود حقوق کیفری و آئین دادرسی کیفری را کنار بگذارند. علاوه بر آن، بایستی در نظر داشته باشیم که تعداد بیشتری از اشخاص که دارای نفع، سهم یا حقی در جرم ارتكابی هستند، در اعمال نظام عدالت کیفری وجود دارند. قانونگذاران، سیاستمداران و افراد حرفه‌ای از قبیل قضات، مقامات تعقیب و وکلای

مدافع به اندازه کل جامعه دارای ایده‌ها، نظرات و حتی غالباً احساساتی در مورد جرم و بهترین طریق پاسخ به جرم می‌باشند. گفتمان دانشگاهی در این زمینه نتوانسته است در خلا اجتماعی به موفقیت دست یابد. این امر در مقابل، قویاً مرتبط با اوضاع و احوال فرهنگی حاکم بر جامعه در دوره زمانی مفروض است. با در نظر گرفتن این نوع از مشکلات بغرنج اجتماعی - فرهنگی، بسیار غیر محتمل است که در میان همه این مشکلات، مشکلی بنیادین وجود داشته باشد. تغییر ناگهانی در دیدگاه جهانی منجر به نقض همه ایراداتی شده است که مفاهیم جرم و مجازات را در بر گرفته بودند. برای مثال در این مفهوم، دکترین حقوقی متفاوت از قلمرو فیزیک نظری است. استدلال دوم به استدلال اول نزدیک است. هیچ راهی جهت مدیریت فرایند انتقال از یک الگو به الگویی دیگر وجود ندارد. فرایند انتقال به عنوان تجربه‌ای شبه مذهبی توصیف می‌شود. به عبارتی تغییر عقیده جمعی به اعتقادی جدید می‌باشد. از آنجا که هیچ فرصتی جهت انجام مشاجرات منطقی بین الگوهای تغییر یافته و دیگر الگوها وجود ندارد، هیچ رهنمودی وجود ندارد مبنی بر اینکه چگونه وضعیت حاکم بر الگوی جدید مورد حمایت قرار می‌گیرد. این امر تنها ترکیبی از شرایط مرتبط با این امکان است که عدالت ترمیمی همواره بر هزینه صرف شده در نظام سنتی جهت اجرای عدالت کیفری غالب



می شود. حتی با مورد توجه قرار دادن الگوی جدید، به سمت استراتژی موفق‌تری جهت ارتقا بخشیدن حقوق بزه دیدگان، نزدیک نمی‌شویم.

دسته دوم از ملاحظاتی که رویکرد فوق‌الذکر را حمایت می‌نمایند، مبتنی بر ماهیت جامع‌الگوی جایگزین عدالت ترمیمی می‌باشد. ابتدائاً شرایط مبنائی را که دارای بخش عمده‌ای از ظرفیت حل مشکل هستند را توضیح می‌دهیم. بر این اساس باید الگوی جدید معرفی گردد تا مورد پذیرش قرار گیرد. بنظر کوهن الگوی جدید باید راه حلی را برای مشکلات تصدیق شده‌ای ارائه دهد که عموماً و عمدتاً نمی‌توان بطریق دیگری بر آنها غلبه یافت.

این امر بسیار سوال برانگیز است که آیا معیارها توسط عدالت ترمیمی به عنوان شرط لازم الگو برآورده می‌شوند یا خیر. در طی نهمین سمینار بین‌المللی بزه دیده‌شناسی، ویت کمپ بیان داشت: «حتی اگر ما به سیستمی از عدالت ترمیمی نزدیک شویم، هنوز هم به اجزاء سیستم اخیر (کیفری) نیاز داریم تا حقوق بزه‌کاران و بزه دیدگان را تضمین نمائیم که نمی‌خواهند در برنامه‌های عدالت ترمیمی شرکت کنند. ما بزه‌کارانی داریم که رویکرد مذکور برای آنها کارآرایی ندارد و باید به زندان فرستاده شوند تا شهروندان، گروهها و جوامع مورد حمایت قرار گیرند. این مسئله باید تعمیم داده شود. ما برای تعداد زیادی از پرونده‌ها که عدالت ترمیمی در مورد آنها کارآمد نیست، به نظام عدالت

کیفری مجازات محور نیاز داریم. برای مثال در پرونده‌های جرم بدون بزه دیده مانند قاچاق مواد مخدر، نظام موجود عدالت کیفری ضروری است. علاوه بر آن ما در مواردی که گروه کثیری از شهروندان بزه دیده می‌شوند، بدون حقوق کیفری سنتی نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم. در چنین موردی افراد تا حدی تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند تا میانجیگری یا هر نوع مداخله ترمیمی دیگری توجیه شود. جرائم مربوط به محیط زیست با جرائم اقتصادی مثالهای بارزی از این نوع هستند و آخرین و نه کم ارزش ترین مورد، بعضی از پرونده‌های جرائم مستهجن (از نظر جنسی) هستند که به حدی جدی هستند که فعلاً غیر قابل تصور است که آنها را به عنوان مسائل شخصی بین بزهکار و بزه دیده در نظر بگیریم. البته مثالهای قتل عمد و زنای به عنف به ذهن خطور می‌کنند. علاوه بر این، مشکل اینجاست که در اکثر پرونده‌ها بزهکار اصلی یافت یا دستگیر نمی‌شود. در تمام این موارد، مفهوم عدالت ترمیمی آن طور که درالگوی جدید از آن حمایت شده، قسمت اعظم مفهوم خود را از دست می‌دهد. اما حتی زمانی که بزهکار دستگیر نمی‌شود، بزه دیده هنوز هم به مساعدت و حمایت از سوی نهادهای اجرای قانون نیاز دارد. بایستی منافع بزه دیده مورد توجه قرار گیرد. بنابراین بزه دیده در اثنای تحقیق (بازجویی) باید اطلاعات و سایر حقوق را در مقابل دولت دارا باشد.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoo.cn.com](http://www.kandoo.cn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

نباید این محدودیت‌ها را به عنوان استثنائاتی بر این قاعده ارائه یا تفسیر کنیم عدالت  
ترمیمی الگوی جدید امیدوار کننده‌ای نیست که به علت مرحله آغازین پیشرفتش با  
چالشهای متناقضی مواجه شده باشد. حقوق کیفری در شکل ساختاری سستی خود  
حداقل به عنوان قسمتی از ذهنیت ما نسبت به عدالت در مفهوم موسع آن باقی خواهد  
ماند. این که این واقعیت غیر قابل اجتناب (نظام عدالت کیفری هنوز هم مورد نیاز است)  
را بپذیریم، منافاتی با این ادعا نخواهد داشت که عدالت ترمیمی در معنای واقعی کلمه،  
الگویی جدید می‌باشد.

## اظهارات پایانی

عدالت ترمیمی، ایده‌ای بزرگ، فلسفه‌ای متقاعد کننده و الهامی شکوهمند است اما الگویی جدید نیست. این ایده بایستی آنگونه مورد استفاده قرار گیرد که بتواند به صورت مرحله به مرحله نظام عدالت کیفری را اصلاح نموده و بهبود بخشد. نیازی نیست که این مراحل، کوچک یا بی اهمیت باشند. کاملاً بر عکس، در واقع اصلاح تدریجی گامی بزرگ است که در شکل گفتاری حکیمانه ظاهر شده است. به نظر مارتین رایت بهتر است در مورد استمرار این ایده فکر کنیم و تلاش کنیم تا مرکز ثقل را از عدالت سرکوبگر به عدالت ترمیمی سوق دهیم. در این مفهوم است که عدالت ترمیمی اصلی راهبردی است. مفاهیم و اهدافی که عدالت ترمیمی به دست می‌دهد، می‌تواند منتهی به طرحی دقیق و برنامه‌ای ارزشمند شود که هدف آنها بهبود وضعیت بزه دیدگان در نظام عدالت کیفری است. این روش پاسخگوترین و مؤثرترین راه شکل‌دهی اصلاح است.

در وضعیت فعلی صرفاً اظهاری نهایی در مورد مسئله مبنایی و اهمیت عملی این روش بیان گردیده است. ممکن است به نظر تا حدی علمی جلوه کند که معنی فنی مفهوم الگو را بیابیم و ببینیم عدالت ترمیمی چطور با آن مفهوم متناسب است. چرا اجازه ندهیم که استفاده‌ای غیر جدی تر از این الگو بشود؟ با این همه، این امر نمی‌تواند مورد اعتراض واقع شود که عدالت ترمیمی ایده‌ای جدید، موسع و جذاب می‌باشد.

این امر حایز اهمیت است که حالت کاملاً معرفت شناختی عدالت ترمیمی رادرك نمائیم، چرا که این حالت دارای درخواستهای عملی مهمی می باشد. هنگامی که دانشجویان در مورد ویژگی های عدالت ترمیمی مطالبی را می آموزند، آنها معمولاً نسبت به آن علاقمند و حساس می شوند. این امر در مورد مقامات اجرای قانون، از قبیل پلیس و مأموران تعقیب عمومی نیز صادق می باشد. به نظر می آید آنها تنها هنگامی این مسئله را درک می کنند که به آنها گفته شود که تنها راه رسیدن به عدالت ترمیمی ترک همه عقاید، مفاهیم و اهدافی است که به نظام سنتی حقوق کیفری پیوند خورده اند. برای اغلب مردم مورد فوق الذکر امری بسیار بعید است. بنابراین به منظور افزایش منافی که در حالت بالقوه عدالت ترمیمی نهفته است این امر حائز اهمیت است که ماهیت دقیق و حدود تلاشهای اصلاحی صورت گرفته را بیان کنیم. حقوق بزه دیدگان در مورد بهبود نظام است نه درباره منسوخ کردن نظام و سپس از ابتدا شروع کردن آن.

کتاب توماس کوهن در مورد تحولات علمی بسیار مؤثر بود. همچنین از این کتاب سوء تعبیر شده است. بعد از چاپ کتاب، بعضی از متفکرین احساس کردند که تنها راهی که می توان در گفتمان علمی به طور واقعی سهیم شد این است که تحولی علمی را پیشنهاد یا هدایت نمائیم. منظور کوهن چیزی متفاوت است. پیشرفت به تدریج در انشای دوره های علم طبیعی رخ می دهد.

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1  
Directory:  
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application  
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm  
Title:  
Subject:  
Author: sadegh  
Keywords:  
Comments:  
Creation Date: 4/10/2012 6:45:00 PM  
Change Number: 1  
Last Saved On:  
Last Saved By: hadi tahaghoghi  
Total Editing Time: 1 Minute  
Last Printed On: 4/10/2012 6:45:00 PM  
As of Last Complete Printing  
Number of Pages: 29  
Number of Words: 4,681 (approx.)  
Number of Characters: 26,682 (approx.)